

به کانون نویسندگان ایران، در (تبعید)

آیا محسن حکیمی عضو کانون نویسندگان در ایران دستگیر شده یا نه؟

آقای بهرام رحمانی بر طبق سنت معمول در دنیای مافوق مدرن امروزی، درجه تهمت زنی، افترا، نسبت دادن، "افشاگری های" و فحاشی خویش را بالاتر و بالاتر برده است. او که کلید دار "امین" کانون نویسندگان ایران در (تبعید) است، واقعا به نظر من افتضاح را به حد اعلا رسانده است. او بعد از اینکه به فعالین سوسیالیسم کارگری هر تهمتی را نسبت داد و هر چه که از فحش و ناسزا بود نثار ما کرد و ما جواب اش را دادیم، دید که دیگر از این طریق راه به جایی نمی برد، چون رفقای ما عکس شان را درج نمی کنند، چاره را در این دید که شعر و سروده یک دانشجوی زنده را به یک معلم جان باخته نسبت دهد. با این عمل البته، آقای رحمانی هواداران خود را یعنی فحاشان به سوسیالیسم کارگری را اول شاد نمود و اما شادی زودگذر بود و فوران به غمی جانکاه از بخت بد ایشان تبدیل شد. بعد از اینکه از اعتبار معلم جان باخته فرزاد کمانگر سوء استفاده کرد، فقط برای اینکه به سوسیالیسم کارگری در ایران و پیش برندگان آن در داخل و خارج ناسزا بگوید، حتا به خود زحمت یک کلیک زدن روی یک بیت از شعر نقل شده را نداد تا بفهمد که این شعر از آن جانباخته نیست، یا اینکه می دانست و به نفع خود می دید که نداند، زیرا که دیگر دست اش خالی می شد، پس صلاح را در این دانست که چشمان اش را ببندد و کپی و پیس از روی نوشته دم دست اش انجام دهد. مغز کوچک و مشوش او و بویژه حس کینه و نفرت نسبت به سوسیالیسم کارگری جای هر گونه تحقیق و تفحص را گرفته بود ولی این عمل ناشایست اتفاق ان بوسیله یک انسان با صداقتی کشف و افشاء گردید.

نویسنده شهیر ما، ولی از رو نرفت و بدون اینکه ذره ای به روی مبارک بیاورد که چه دسته گلی به آب داده است. دوستان عزیزش نیز برایش نگفتند که دیگر بس است! این بار اما از مسند و منزلت خود در کانون استفاده کرد. کلید در را چرخاند، کلید چرخیده شد و قفل درب کانون باز شد. بهرام متأسفانه به رسم و رسوم حاکمانی که خود از آنها فرار کرده بود، دست به مستندسازی زد. وی که امانت دار بود به جای امانت داری مهر کانون را برداشت و با دیدن تیتراژ یک خبر بر روی سایت جرس و تأیید شده سایت پیک ایران، فوران ذوق ادبی اش نیز گل کرد و با نفرت از اتحاد سوسیالیستی کارگری و سوسیالیسم کارگری پیوند خورد، پس بدون معطلی و حتا یک تلفن به دوستان محسن حکیمی فعال کانون نویسندگان ایران و یا حداقل یک نیمه نگاه به روی سایت کمیته هماهنگی برای ایجاد تشکل های کارگری، یک محسن حکیمی را جعل نمود و در باره اش اعلامیه داد. او که واقعا دیگر باید گفت نه تنها بیماری کورذهنی و یا آلزایمر بلکه تبدیل به بیماری مالیخولیایی شده است، به این هم بسنده نکرد و در فحشنامه ما قبل استعفایش از "کمپین ضد سوسیالیسم کارگری" تا اطلاع بعدی دوستان سانتریست اش که سکوت را برگزیده اند و او را به جلو پوش داده اند، چنین نوشت: «مادام که رضا می خواهد از من به کانون نویسندگان ایران شکایت ببرد خبر «خوشی؟!» هم به او بدهم. این خبر «خوش؟!»، این است که چند روز پیش مامورین امنیتی حکومت اسلامی، محسن حکیمی، عضو هیئت دبیران کانون نویسندگان ایران و فعال کارگری را همراه با چند روزنامه نگار دستگیر کرده اند، می توانید در این مورد به اطلاعیه کانون نویسندگان ایران در تبعید مراجعه کنید. شما که چند سال پیش دشمنی خود با محسن حکیمی به اوج رسانده بودید و به او شورای نگهبان حکومت اسلامی خطاب می کردید اکنون فرصت خوبی است که پرونده او را هم سنیگین تر کنید و

فرصت را از دست ندهید!». آقای نویسنده محترم منظور شما سنگین تر باید باشد، مگر نه؟ بهرام در این جا موشی رامی ماند که شاهدش دمش بود. او ما را به اطلاعیه خود نوشته حواله می دهد.

ولی آقای رحمانی که به روایت این مثل زبان شیرین فارسی، بویژه برای نویسندگانی چون ایشان «دورغگو کم حافظه است»، نتوانست این را درک کند که دو روز قبل دورغگوئی و جعل کردن اش در مورد فرزاد کمانگر کشف شده بود، پس کمی تأمل جایز بود و بهتر بود که تحقیقی می کرد. از قرار معلوم مشاوران اش، نیز نتوانستند این قضیه ساده را به او حالی کنند. چون حق ان دبیری کانون نویسندگان کم مقامی نیست و حتمن باید چند تائی مشاور داشته باشد. اعضای محترم کانون این نه از سر تنه باشد، بلکه برای من واقعن کانون نویسندگان چه در ایران و چه در تبعید مهم است. این بار بهرام دیگر پا بر پادل گاز نهاد و با سرعت به جلو راند، ولی ماشین اش چپ شد. او زنده ای را به جای زنده دیگری جعل کرد و ما را حیرت زده کرد که چطور ممکن است محسن حکیمی را دستگیر کرده باشند (« بهرام محسن حکیمی، عضو هیئت دبیران کانون نویسندگان ایران و فعال کارگری را همراه با چند روزنامه نگار دستگیر کرده اند»)، ولی نه کانون نویسندگان در ایران، نه فعالین ضد کارمزدی و نه حتا کمیته هماهنگی برای ایجاد تشکل های کارگری در داخل خبر و اطلاعیه ای نداده باشند. کاشف بعمل آمد که هر گردوئی گرد است، ولی هر گردی گردو نیست، این محسن حکیمی دستگیر شده هیچ ربطی به محسن حکیمی مترجم و عضو هیئت دبیران کانون نویسندگان ایران ندارد، بلکه خیلی ساده ایشان دانشجو، وبلاگ نویس، جوان ، هوادار و یا عضو نهضت آزادی می باشد. البته که جمهوری اسلامی انسانکش حق دستگیری هیچ انسان آزاد اندیش را ندارد. واما، این عمل بهرام هر خواننده ای را به یاد این عبارت لنین می اندازد: « گفته معروفی است که اگر قضایای بدیهیه هندسی هم با منافع افراد برخورد می نمود محققن آنها رد می کردند.) لنین منتخب آثار - مارکسیسم و رویونیسم ، چاپ ۱۹۵۲ توسط اداره نشریات بزبانهای خارجی مسکو).

همه ما ، البته این را می دانیم که در دنیای امروز شب و روز دارند به توده ی مردم دورغ می گویند. این شیوه زشت وکریهی است که دیگر متأسفانه به نرم اجتماعی دارد تبدیل می شود. مثلن جریان اختلاس ۳ هزار تومانی که یادتان هست. و اما، آیا قرار است که دبیرکانون نویسندگان نیز چنین باشد؟ حتمن جواب بویژه از جانب دوستان نویسنده نه می تواند باشد. پس به من حق دهید که باز هم همان سنوالی که در نوشته قبلی ، از کانون نویسندگان ایران، در (تبعید) را تکرار کنم که « سنوالم به روشنی اینکه، تکلیف چیست؟ آیا چنین انسانی با چنین اعمالی که برای دیگران پرونده سازی می کند و اتهام می زند و هویت شان را برسمیت نمی شناسد، عضویتش مغایرتی با اساسنامه و اهداف کانون ندارد؟ » مضاف بر اینکه این بار نه مرده را به جای زنده گذاشته، بلکه خیلی واضح و روشن با مهر و امضای کانون نویسندگان ایران در (تبعید) زنده را به جای زنده جعل کرده و از آن بر علیه مخالفان خود که نا مربوط به اهداف کانون نویسندگان ایران، در (تبعید) میباشد، استفاده نموده است. آیا این دیگر بس نیست؟ این همه اعمال محیر العقولی از هیچ بنی بشری مگر اینکه حقه باز و از هر وسیله استفاده کن برای خراب کردن دیگران باشد، ساخته نیست. اعضای گرامی کانون آیا واقعن هنوز نیز در عدم صلاحیت دبیرتان شک دارید؟ یک لحظه بهرام رحمانی و پرونده سازیهایش علیه ما را فراموش کنید و برای اعتبار مهر و امضای کانون نویسندگان در تبعید هم که شده در باره

خبر دستگیری محسن حکیمی که عضو کانون نویسندگان در ایران است تحقیق و پرس و جو کنید و نتیجه را اعلام کنید.

البته بهرام رحمانی در نوشته های اخیر خویش خیلی چیز ها را نوشته است که من از پرداختن بدانها صرف نظر می کنم. بعدان اگر وقت بود در یک مطلب دیگر به آن قسمت ها خواهم پرداخت. فقط این را بنویسم که به قول لنین «با وسائل نامقدس به اهداف مقدس انسان نخواهد رسید». منتظر اعلام نتیجه تحقیق در رابطه با محسن حکیمی بعموم هستم.

حمید قربانی- ۱۳ اکتبر ۲۰۱۱

سایت جرس

بازداشت یک فعال سیاسی دیگر؛ محسن حکیمی فعال رسانه ای

چهارشنبه، ۱۳ مهر، ۱۳۹۰

چکیده: وی از جمله جوانان همسو با نهضت آزادی بود که پس از انتخابات ۸۸ و در جریان بازداشت های گسترده غیرقانونی بازداشت شد....

محسن حکیمی از کنشگران مدنی و جوانان نزدیک به نهضت آزادی ایران نیز بازداشت شد. به گزارش جرس، محسن حکیمی از فعالان حوزه تکنولوژی ارتباطات و کارشناسان حوزه اینترنت و فعالان رسانه ای، امروز در دور جدید بازداشت فعالان رسانه ای و روزنامه نگاران بازداشت شده است.

محسن حکیمی، فرزند یکی از اعضای فعال و قدیمی نهضت آزادی ایران، و خود از جوانان نزدیک به این جمعیت سیاسی است. وی سال ۸۸ نیز چند هفته بازداشت بود. وی از جمله جوانان همسو با نهضت آزادی بود که پس از انتخابات ۸۸ و در جریان بازداشت های گسترده غیرقانونی بازداشت شد.

دستگیری نویسندگان و روزنامه نگاران در جمهوری اسلامی ایران

کانون نویسندگان ایران در تبعید

October ۰۶, ۲۰۱۱

در اخبار روز سیزدهم مهر ماه ۱۳۹۰، آمده است که محسن حکیمی نویسنده و از اعضای کانون نویسندگان ایران، محمد حیدری و مهدی افشارنیک از روزنامه نگاران فعال به یک باره دستگیر شده اند.

پرسش این است که چرا؟

ظاهر قضیه این است که هیچ رویداد تازه ای پیش نیامده که دستگیری کنونی نویسندگان و روزنامه نگاران را توجیه کند؛ ولی، واقعیت این است که رژیم تبهکار جمهوری اسلامی همیشه ترفندی در

آستین دارد و همواره در پی پیش‌گیری از رویدادهاست تا حاکمیت سرپا نکبت و تیره روز خود را از مهلکه ای که به آن دچار است نجات بخشد.

جمهوری اسلامی، بی‌آینده و دچار بحران است. همین امر، انگیزه همیشگی این رژیم را در سرکوب و هجوم به همه عرصه‌های زندگی فرهنگی، سیاسی، اجتماعی و اقتصادی مردم ایران تشکیل می‌دهد. سیاست جمهوری اسلامی در هجوم به عرصه آزادی بیان، به عنوان یک زمینه روشن و تابناک در مبارزات اجتماعی مردم ایران نیز دارای همین انگیزه است. به ویژه اکنون که در جامعه ما مبارزات دانشجویی و کارگری در اوج تازه‌ای به پیش می‌رود و اعتصاب دلاوران کارگران پتروشیمی ماهشهر و مبارزات دانشجویان در برخی از دانشگاه‌های کشور، برای احقاق حقوق حقه خود و در راستای آزادی بیان، تشکل و سازمانیابی‌شان ادامه دارد و دیگر کارگران جامعه ما نیز زیر بی‌رحمانه‌ترین هجوم‌ها دست به مبارزه ای سرنوشت ساز زده اند؛ طبعاً وجدان بیدار روزنامه نگاران و هنرمندان و نویسندگان در دفاع از این مبارزات، آوردگاهی ست که صدا و سیمای تھی دستان جامعه ما را به نمایش می‌گذارد و هم دلی همگان را برای فروپاشی نظم عقب مانده جمهوری اسلامی برمی‌انگیزد.

هجوم مداوم به روزنامه نگاران، نویسندگان، هنرمندان و فعالین عرصه‌های گوناگون جنبش‌های اجتماعی، سیاست همیشگی رژیم جمهوری اسلامی ست و این سیاست، همواره از سوی همه انسان‌های آزادی خواه و برابری طلب محکوم شده است.

کانون نویسندگان ایران در تبعید نیز در همین راستا، سلطه و هجوم آزادی کش جمهوری اسلامی را محکوم می‌داند و در افشای این سیاست نامردمی از پا خواهد نشست.

کانون نویسندگان ایران در تبعید

۱۴ مهر ماه ۱۳۹۰

توضیحات

(۱) - نوشتم دوستان سانتریست آقای رحمانی سکوت کرده اند. با خبر شدم که یک نفر این سکوت را شکسته است و آن بهروز خباز است. و اما، اگر من به جای بهروز عزیز بودم، به جای دادن اطلاعاتی دوستم را کمی به صبر و داشتن حوصله و اندکی کاوش قبل از نوشتن راهنمایی می‌کردم. امیدوارم که این وظیفه نه چندان ساده را بهروز قبول کند.

لینک دو نوشته اخیر بهرام رحمانی

http://www.azadi-b.com/J/۲۰۱۱/۱۰/post_۵۳۳.html

HTTP://WWW.AZADI-B.COM/J/۱۰/۲۰۱۱/POST_۵۵۳.HTML